



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تمکین یعنی تن در دادن و در اصطلاح فقهای امامیه دو معنی دارد، تمکین عام و تمکین خاص و بطور کلی تمکین عبارتست از سازش و حسن معاشرت زن با شوهر و رعایت نظافت و آرایش خود برای شوهر به تناسب و اقتضای زمان و مکان و عرف و عادت و موقعیت خانوادگی، استجازه و جابجایی موافقت شوهر برای بیرون رفتن از خانه و شهر و مرادده با اشخاص و خانواده‌ها حتی استجازه برای رفتن به مسجد و معبد و کلیسا.

البته مقصود این نیست که زن مثل كودك دبستانی هر کاری که میکند و هر جا

که میرود انگشت بلند کند و اجازه جداگانه و مکرر بخواهد. یعنی اگر شوهر بطور کلی بزن اجازه رفتن بمدرسه یا آوردن معلم یا خرید از بازار یا سفر زیارت و سیاحت را داد و رشد و روش زن را رسا دید اشکالی ندارد ولی اگر موضوعی را منع کرد باید رعایت شود تا تمکین صادق باشد و هر چند قانون مدنی تمکین را در ماده ۱۱۰۸ بوظائف زوجیت تعریف و تفسیر کرده و گفته است هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظائف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نیست ولی حسن معاشرت مذکور در قانون با در نظر گرفتن معانی واسعه کلمات است و اگر بعضی کلمه تمکین در مقام روابط زناشویی را صرفاً به «بذل نفس» و مفهوم عرفی تعبیر کنند و تخلف از آن را موجب نشوز بدانند صحیح نیست زیرا در مورد مسافرت زوجه با اذن زوج و هنگام بروز مرض در زوجه و در موردیکه زن اثقا یا قرنا یعنی دارای عیبی باشد که مانع از ازدواج حقیقی و تمتع جنسی مرد و موجب فسخ نکاح باشد و زوج اخذ بخیار نکرد. و مطالبه زفاف نشده احراز معنی بذل نفس مورد ندارد و از عموماً و اطلاقات کلمات علماء حقوق اسلامی در اینگونه موارد وجوب انفاق استنباط میشود زیرا نشوز بمعنی خودداری از تمکین و نفرت و خصومت باطنی و ظاهری است نه عدم امکان بذل نفس.

تمکین خاص همانا بذل نفس و نزدیکی جنسی با شوهر است که باید همیشه آماده و تسلیم باشد مگر در موارد بیماری و یا داشتن مرضی که نزدیکی برایش زیان داشته باشد یا مانع از نزدیکی شود.

با توجه باینکه مرکز نیروی جنسی مرد و زن مغز است بمیل و فرمان مغز جهاز جنسی برای اقتران آماده میگردد وقتی زنی از مرد متنفر باشد مدخل مهبل مسدود میشود و از دخول جهاز جنسی مرد ممانعت می کند یعنی اگر آماده شدن زن برای اقتران اجباری باشد اعصابش به عضلات مدخل دستورگشایش نمیدهد و در مواردی که مسدود شدن مدخل ناشی از نفرت شدید است زن و شوهر باید از هم جدا شوند و توسط بدادگاه و دادگستری اثر مفید ندارد در این موارد وقتی تقاضای

طلاق میشود قاضی علت را می‌پرسد و شوهر میگوید که زخم تمکین نمی‌کند قاضی از زن می‌پرسد که چرا تمکین نمیکنی زن میگوید من میخواهم تمکین کنم ولی طبیعت اجازه تمکین را نمیدهد اگر قاضی مقصود را درک نکند بکارشناس مراجعه می‌کند و اظهار نظر کردن از طرف کارشناسان آسان نیست زیرا کارشناس نمی‌تواند در موقع اقتران زن و شوهر حضور داشته باشد تا بداند مدخل مهبل باز میشود یا نه از معاینه مواقع عادی هم نمی‌توان اظهار نظر کرد برای اینکه کارشناس اگر زن باشد و بانوی مدعی علیها را مورد معاینه قرار دهد می‌بیند که مدخل مهبل باز است و آن مدخل فقط موقع اقتران بسته میشود. انسداد مدخل سه علت می‌تواند داشته باشد یکی تورم و عفونت داخل مهبل که از طریق طبی قابل علاج است یکی ترس از اقتران که ممکن است با مرور زمان زائل شود و یکی هم نفرت زن از شوهر که اغلب از خوی نا پسند مرد است که با دارو درمان نمی‌پذیرد و به‌جسدائی و طلاق می‌کشانند.

بحکم قانون هر کس حاضر برای دادن مخارج ضروری زن خود (در صورت تمکین زن) نشود و طلاق هم ندهد به حبس تأدیبی از سه ماه تا یکسال محکوم خواهد شد فلسفه وضع این ماده ۲۱۴ قانون کیفر همگانی و اینکه عدم انفاق در عداد اعمال منافی عفت قرار داده شده شایان توجه و قابل تحقیق است.

باید دید به چه علت قانونگذار عدم انفاق و امتناع از دادن طلاق را در عداد منافیات عفت گذاشته و چه امری موجب گردیده که تأخیر یا تخلف و بلکه در بعضی موارد سهل‌انگاری در انجام یکی از ساده‌ترین وظایف شوهر نسبت به زن جرم شناخته و در ردیف اعمال منافی عفت که آفت عصمت و عفاف و مخرب کانون خانواده است قرار گرفته؟

آیا اگر مردی در اثر بیماری یا بیکاری از عهده ادای مخارج ضروری زن بر نیاید و بعلت علاقه شدید نخواست طلاق بدهد باید گفت دست از عفت و عصمت کشیده و در مقام بی‌اعتنائی بناموس است؟

قبل از وضع ماده ۲۱۴ قانون مجازات عمومی زناشوئی دچار مشکلات بیشتری میشد. اگر مرد زن را بلا تکلیف می گذاشت و در مقابل نفقه دعوی اعسار میکرد زن مجبور بود یا بخشیدن مهریه باصطلاح بگوید مهرم حلال و جانم آزاد و گاهی باین هم اکتفا نمیشد و علاوه بر عدم انفاق و ندادن مهریه مبلغی پول یا مقداری مال هم از زن میگرفت.

حالا ماده ۲۱۴ قانون مجازات عمومی در مقابل مادتين ۱۱۰۲ و ۱۱۰۸ قانون مدنی و مسئله تمکین و استحقاق زن در مطالبه نفقه قرار داده شده است.

اگر اثبات تحقق شرط استحقاق زن یعنی تمکین نسبت بشوهر ضروری شناخته میشد باید در نظر گرفت که ماده ۱۱۰۸ میگوید هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود با توجه باینکه تمکین را در مقام روابط زناشوئی صرفاً بذل نفس و بمفهوم عرفی آن تعبیر می کنند و تخلف از آن را موجب نشوز میدانند اگر شرطیت تمکین را قائل شویم چون يك امر وجودی و محتاج باثبات است و اثبات تمکین که یکی از اجزاء و افراد آن همان بذل نفس و نزدیکی جنسی و از امور مخفی و سری است نظریه معقول و عملی نخواهد بود پس ناچار باید صرف قبول و دعوای زن را برای مطالبه نفقه و صدور حکم به حقانیت او کافی دانست ولی در مورد زن و شوهری که در يك خانه زندگی می کنند و زن بعنوان بقاء نفقه در مقام مطالبه برمی آید و شوهر مدعی تأدیه است نمی توان باصل مزبور حکومت داد زیرا در این مورد اصل و ظهور باهم تعارض دارند باین معنی که چون اتفاق امر وجودی است مادام که دلیلی بوفای انفاق اقامه نشده اجراء اصل عدم تأدیه که مستلزم بقاء نفقه بر ذمه زوج است ایجاد محکومیت زوج را بانفاق زوجه میکند و لیکن ظهور از اوضاع زندگی و وحدت مسکن زوجین است که عملی و معقول نیست که زن و شوهر در يك خانه باهم زندگی کنند و مرد انفاق نکند بنابراین ظهور بر اصل مقدم میگردد و نتیجه تقدم

ظهور بر اصل این است که زن محکوم به بی‌حقی شود در صورتیکه اگر قائل به تقدم ظهور بر اصل نشویم باید ببقاء نفقه و کسوة در ذمه شوهر قائل شدو او را بتأديه محکوم کرد.

بالاخص اینکه ماده ۱۱۰۲ میگوید همینکه نکاح بطور صحت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل یکدیگر برقرار میشود یعنی قانوناً این طور تلقی میشود که زن و شوهر در روابط زناشویی به تکالیف خود عمل کرده و می کنند این تمکین دارد و آن نفقه و کسوة را تأديه میکند. پس زن نباید تمکین خود را در دادگاه ثابت کند و اگر مردی که متهم به ترك انفاق است دعوی نشوز کند می توان قرار اناطه صادر کرد و ضمن قرار ضرب الاجلی برای مرد تعیین نمود که در ظرف آن مدت بدادگاه حقوق مراجعه و دادخواست تمکین زن را بدهد تا طبق مقررات قانون مدنی نشوز و عدم استحقاق زن را ثابت کند.

اما چون تمکین و بالاخص بمعنی و مفهوم عرفی که بذل نفس باشد يك امر منقطع و آنی است، مستمر و متوالی نیست یعنی ممکن است دیروز یا نیم ساعت قبل زن تمکین نداشته و وقت دیگری با تقاضای نفقه تمکین هم داشته باشد لذا اگر زن با اعلام تمکین و ارسال اظهاریه رسمی قصد خود را ابلاغ کرد مرد مستنکف از طلاق و انفاق مورد تعقیب قرار میگیرد.

این احکام بر اساس فقه اسلامی است تکلیف ایرانیان غیر شیعه و ملیت‌هائی که در مذهب خود طلاق ندارند چیست؟

اگر زن مدتی طلاق بگیرد نفقه و کسوة هم نداشته باشد نصف راه فساد اخلاق برایش تسطیح شده است که اگر استعدادی داشته باشد از قوه بعقل در آمی آید و علت اینکه قانونگذار عدم انفاق را در صف منافیات عفت قرار داده همین است که منع طلاق و عدم تأديه نفقات ممکن است زن را از لحاظ معاش و غرائز در

معرض انحراف و انحطاط قرار دهد پس با وجود قانونی که میگوید نسبت باحوال شخصیه و حقوق ارثیه و وصیت ایرانیان غیرشیعیه که مذهب آنان برسمیت شناخته شده محاکم باید قواعد و عادات متداول در مذهب آنان را جز در مواردی که مقررات قانون راجع بانظامات همگانی باشد رعایت نمایند تعقیب شوهر وقتی ممکن است که از انفاق زن خود امتناع کند و طلاق هم نداده باشد

آیا اگر کسی نفقه نداد و مدعی اعسار شد برای طلاق دادن هم مانع مذهبی داشت ابقاء زن در زوجیت او مخالف انتظامات همگانی و منافی عفت نیست؟

نسبت به تقدیر نفقات تشخیص عرف ملاک است و مشخصات عرف تابع محل اقامت زوجین است و علاوه بر شخصیت زوجه اختلاف سردسیر و گرمسیر بودن محل و بطور کلی زمان و مکان در تعیین مآکولات و ملبوسات و محل اقامت زوجه مؤثر است و در مواردی که مجوز شرعی برای امتناع زن وجود داشته باشد تا مهر (بشرطیکه حال شده باشد) به زن تسلیم نشود زوجه می تواند از ایفاء و وظائفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند و این امتناع نشوز و مسقط حق نفقه نخواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هر کس چیزی بخورد که لازم ندارد
چیزی را خواهد فروخت که لازم دارد